



مهم‌ترین تألیف علامه طباطبائی تعلیقات بر بحارالانوار است

یک محقق و نویسنده گفت: مهم‌ترین تألیف علامه طباطبائی، پس از المیزان، تعلیقات ایشان بر کتاب بحارالانوار است که در زمان حیاتشان از ادامه و چاپ آن جلوگیری شد.

یک محقق و نویسنده گفت: مهم‌ترین تألیف علامه طباطبائی، پس از المیزان، تعلیقات ایشان بر کتاب بحارالانوار است که در زمان حیاتشان از ادامه و چاپ آن جلوگیری شد.

رضا بابایی محقق، نویسنده و مسئول سابق انجمن قلم حوزه در دو یادداشت کوتاه در مورد ابعاد علمی و شخصیتی علامه طباطبائی نوشت:

۱- حوزه و حتی بیشتر شاگردان علامه طباطبائی، راه ایشان را ادامه ندادند و اکنون صدایی که از حوزه به گوش می‌رسد، صدای ایشان نیست. فوت ایشان و سیاسی شدن اکثر شاگردانشان، حوزه را چند گام به دوران اخباری‌گری (با نام‌های جدید و بهانه‌های همچون خالص‌سازی علوم دینی) نزدیک‌تر کرد. اکنون نیز قوی‌ترین جریان‌ها و گرایش‌های داخلی حوزه، عملاً تعلق خاطری به ایشان و حتی به استاد مطهری ندارند.

۲- در تاریخ حوزه به‌ویژه در دوره معاصر، کمتر عالمی را می‌توان یافت که برای استفاده از دانشمندی که فرهنگ و دینی دیگر دارد، رنج سفر را بر خود هموار کند و به شهری دیگری برود؛ اما مرحوم علامه، به‌رغم استوارترین پیوندهایی که با سنت داشت، همواره مشتاق گفت‌وگو با هانری کربن و دیگر استادان پایتخت‌نشین بود. علامه در خانه نمی‌نشست که دیگران به سراغ او بیایند و سخنانش را بشنوند؛ بلکه بیشتر گوش بود تا زبان.

۳- اگر «روحانی‌را» کسی است که دیدار و گفتارش انسان را به یاد خدا و معنا می‌اندازد، مرحوم علامه طباطبائی، یکی از روحانی‌ترین شخصیت‌های علمی در صد سال گذشته بود. اما اگر «روحانی‌را» کسی است که هر هنر و مهارتی دارد جز این، او روحانی موفقی نبود.

۴- سیاست‌گری مرحوم علامه که امروزه به آن اسلام سکولار می‌گویند، سلیقه شخصی یا به دلیل ناتوانی در این عرصه نبود. طبق مبنای ایشان و مرحوم آیه الله بروجردی، اگر تأثیرگذاری حوزه‌ها بر سیاست از راه‌های مستقیم باشد، سرانجام سیاست بر حوزه حاکم می‌شود.

۵- به گمان من، مهم‌ترین تألیف علامه طباطبائی، پس از المیزان، تعلیقات ایشان بر کتاب بحارالانوار است که در زمان حیاتشان از ادامه و چاپ آن جلوگیری شد. آیت الله حسینی طهرانی از شاگردان ایشان درباره این تعلیقات می‌نویسد: «علامه تا جلد ششم بر بحارالانوار تعلیقه نگاشتند، اما در یکی دو تعلیقه صریحاً نظر علامه مجلسی را رد کردند. این امر برای طبقه‌ای که تا این اندازه حاضر نبودند نظرات مجلسی مورد ایراد واقع شود، خوشایند نشد و متصدی و مباشر طبع، بنا به الزامات خارجی، از ایشان تقاضا کرد که در بعضی مواضع، قدری کوتاه‌تر بنویسند و از بعضی ایرادات صرف نظر کنند. علامه حاضر نشدند و فرمودند: در مکتب شیعه، ارزش جعفر بن محمد صادق (ع) از علامه مجلسی بیشتر است و زمانی که امر دایر شود به جهت بیانات و شروح علامه مجلسی و ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین (ع)، ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم و من از آنچه به نظر خود در موضع مقرر لازم می‌دانم بنویسم، یک کلمه کم نخواهم کرد.» (مهر تابان، ص ۳۵)

۶- چند غزل و مقداری مثنوی از علامه باقی مانده است که گویا بسیار بیش از این بوده است؛ اما به گواهی اهل فن، همین چند غزل و یکی از مثنوی، از ذوقی سرشار و مهارتی کم‌نظیر در غزل‌سرایی سنتی با محتوای عرفانی خبر می‌دهند.

علامه طباطبائی و کلمات خدا
قرآن و انجیل، عیسی را «کلمه خدا» می‌خوانند (نساء/ ۱۷۱؛ آل عمران/ ۳۹ و ۴۵؛ انجیل یوحنا، فصل اول، باب اول). مفسران این دو کتاب مقدس، درباره «کلمه بودن عیسی»؛ سخنان بسیاری گفته‌اند. اما معنای ساده و پاکیزه آن، همان است که در مواجهه نخست با این تعبیر به اذهان می‌آید. کلمه خدا، یعنی سخن خدا؛ یعنی خدا با مردم سخن گفت و سخنش، همان عیسی بود. سخن خدا با انسان، تنها از جنس متن و عبارت نبوده است که هزار گونه تفسیر و تأویل و انحراف می‌پذیرد و هر کس پاره‌ای از آن را حجت خود می‌داند. کلمات خدا، انسان‌های الهی و معنوی‌اند. مقام کلمه الهی، غیر از مقام سخنگوی و برتر از آن است. سخنگو، سخن روز را می‌گوید؛ اما کلمه الله، سخن خدا در همه روزگاران است. متن و نوشتار و الفاظ، سنگینی سخن خدا را چگونه بر دوش کشند که از عهده سخن خلق خدا هم برنمی‌آیند؟

معانی، هرگز اندر حرف ناید

که بحر قلمز اندر ظرف ناید

کلمات خدا، از جنس حروف و الفاظ نیست؛ از جنس زنان و مردان خدا است؛ آنان که تو را در هر حالی که باشی و هر گونه که بیندیشی، به یاد یار دیرین می‌اندازند و از این جهان بی‌مرام بیرون می‌آورند؛ کسانی همچون سید محمدحسین طباطبائی. بزرگی او نه در تفسیر او از قرآن است و نه در گفتارهای فلسفی‌اش. در

این است که دیدارش و گفتارش و رفتارش، نشانی از بی‌زمنی؛ نشان داشت. خدا، از این گونه کلمات، فراوان دارد و گاه یکی از آنها را در گوش آدم‌زمنی؛ ظلمانی، زمزمه می‌کند. ارحمندی این کلمات روحانی و روح‌بخش، بیش از آن است که آنها را به سیاست و حتی علم و معرفت آلوده کنیم. هر روحانی‌؛ می‌بایست کلمه‌زمنی؛ ای از کلمات خدا باشد تا ما را از چسبندگی زخمناک دنیا نجات دهد. شغل‌زمنی؛ های دیگر، از عهده دیگران هم برمی‌آید. ما به روحانیانی نیاز داریم که دیدارشان روح و معنا را در دل و جان ما زنده کند. سید محمدحسین طباطبائی این‌گونه بود. من او را علامه‌؛ نمی‌خوانم؛ او علامت و نشانه‌زمنی؛ ای از نشانه‌زمنی؛ های خدا و خداآوری بود.